

الضار را از حکومت دنیا شایسته این مدعا است و دیگر حدیث انس که در بخاری است

ور ان ما ثور است فاصاب یومئذ غنایم کثیره نقسم فی المهاجرین و الطلقاء و لم یعط

الا الضار شیئا ففالت الا الضار اذا كانت شهیده فمخن ندعی و یعطى العتیرة غیر تا قبلت

ذلک فمخیم فی قبه فقال یا معاشرا الا الضار حدیث بلغی معکم فکلتوا فقال یا معاشرا

الا الضار الا رضون ان ینسب لکنا سن یا لکنیا و تذهبون برسول الله کوزوته الی

بیوتکم الحدیث یعنی امروز غنایم کثیره یافت پس آنحضرت صلعم مهاجرین و آزادگان

که تقسیم کرده الضار را چیزی نداد الضار گفتند که هرگاه شدت می باشد ما بیان طلبید

می شویم و غنیمت بغیر ما بیان داده می شود و این قول بر رسول خدا رسید پس آنحضرت

در یک خمیره آنها را جمیع فرمود که لست گروه الضار این چه سخن است که به از شمار سود

است ایشان ساکت ماندند پس آنحضرت فرمود که ای اراضی نمی شوید باینکه مروان

بدنیاروند و شما الضار همراه رسول خدا لیسیم رفتار طرف ساکن خود بروید ایتقی

ازین حدیث واضح شده و حل معنی لفظ قریش گردیده که تقسیم غنایم مهاجرین و طلقاء

بیان آمد بطریق تالیف قلوب آن هر دو گروه پس ثابت گردید که مهاجرین از قریش الی یوم

القسیمه موقوفه القلوب بودند و اینکه انجام مقصود مهاجرین اصحابه بدنیاروند که از

ابتداء مکتون خاطرشان بود آنحضرت صلعم او را اینجا اعلام فرمود باین صراحت که

الضار همراهی رسول خدا صلعم راضی شوند و اصحاب بدنیاروند یعنی آنها را همراهی رسول خدا

نصیب نخواهد شد و از قول صلعم مخاطباً بالاضار حتی تلقوا الله و رسول فانی علی الحوض

که در حدیث صدر گذشتتخصیصیت فوزا الضار نزد سید ابرار پر حوض ظاهر شده

و در ان اشارت است که این اهل دنیا نخواهند نیند و حدیث حوض که در سینه معنی

نموده شده است پس آنحضرت فرمود خدا لرم کند موسی را بهر آنکه تیرا ده ازین طعن که
 این تا کس بن کرده متاوی کرده شده است موسی کلیم الله که است او تیرا ده مطعون
 میبودند و ظاهر او وجه طعنه این تا کس آن بود که رسول خدا صلوات الله علیه را با سویه تقسیم
 میفرمود و او میخواست که حسب جاهت و شان به طبقه بهامات مقرر کرده قسمت فرزند
 لهذا مقصدی این جبارت گردید چنانچه آنمرد در زمانه خود حسب مکنون خاطر خویش مرا
 صحابه مقرر کرده علی قدر شان و مکان آنها و طائف و سهم غنائم عطا میفرمود و ازین
 در دیگر روایت بتغییر عبارت در صحیح مسلم در کتاب الزکوة باب اعطاء المولود قلوبهم از
 سید ابن بن یزید بنین مذکور است قال قال عمر بن الخطاب قسم رسول الله قسما

فقت والله یا رسول الله لغيري و لا لرجال احق به منهم قال انهم خير و اني اني ليلكون
 بالفضل او من جلودني قلت يا فلان اني لغيري و لا لرجال احق به منهم قال انهم خير و اني اني ليلكون
 که قسم بخدا بخیر ایشان زیاد، مقدار از آنها می باشد آنحضرت فرمود که ایشان مرا اختیار
 داده اند یا اینکه در اول آنکه زکوة کسی سازم یا بخل نمایم پس بخیال می باشم اتنی حال ابدین
 لعنة روان عمر بن خطاب و الخوایسره و از نه می باید کرد که ما بین این هر دو جواب آنحضرت
 بآن هر دو چه فرق است و آنچه انصاری بر شرح حره بازیر مختصمت نموده بر صد در
 حکم مرقده بجزرت رسالت گفت یا رسول الله ان کلان، ابن عمر تک پس با این طعن
 و کلام عمر بن خطاب فرمایند که ما بین چه تفاوت است و آنچه از بهاترین و انصار
 در تائید و واسامه بن زید بر آنحضرت صلوات الله علیه بازند ما بجواب هر یک از ایشان
 رسول خدا بکلام لاین جواب داد، و آنچه تعزیر روان داشتند و جداش آنست که این تهم
 طاعنین قابل الرعايه و مستحق تار نه بود، زقاشی بیاض و شرح حره انصاری در

رسولت فرماید و انما ترک النبوت صلعم لانه کان فی اول الاسلام یتالیف الناس مع یدقع

بالتی ای احسن و یصیر علی الذی المتناقضین ومن فی قلبه مرض ویقول لیسیر واولا الحسرة

ویروا ۱۰ انتمروا ویقول لایحی الناس ان محمد یقتل اصحابه التی ما اقاد ملخص ترجمه

... خدا صلعم ترک داشت تعزیر داون را بطاعن بوجه اول اسلام مروانرا

باید مفرزه و در اینها که متناقضین همیشه نبود و میگفت که مروان گویند که محمد

اصحابی را کشت که بجز او نبود و اگر گویند که قیاس در حق عمر با متناقضین مع الفارق

است چه در سنه و سه بت است و شهادت آمده گویم که شهادت اتفاق حضرت

... و اینها بنویسید این است که انحضرت صلعم بعد از ترک ابن

ذو ابی و روایه سباک بر او کتفش بنشیند حال آنکه او از دنیا رفت و بصوابه اجبار فرمود

یا ذریه من بعدنا فیه من لدی کما یقین فی بیان من فرمود و لقلب بن آدم اسرع

التقدیر باینکه انقدر استعجاب فی ترجمه سیر و میفرمود بر اینها ای صحابه رحم الله روی

تو او ذی اکثرین بذا کما فی ابجدی ۴۸ ج ۳ و در قران وارد شده یا ایها الذین آمنوا

لا تری ان اذوا موسی و ابن بر ایها ذی صحابه ناطق است پس اصحاب عرض دنیا

پس بینه معارف فان تطیعوا اولیئکم الله اجرا حسنا خواستند شد اینها بعد از

تو اینها تو را که اولییم من قبل یعنی بکنه ابا الیه که از اول من مانع فیه در معیار است

... و در تفسیر ایشان امری است و وبالایران در مودت القلوب و حدیث

... که اینها تا این سال شیخ فاضل تبریز همه فضائل ایشان را در قول عمر

ذکر وقت در حدیث آن سه با گذشت که گفت انما یا رسول الله من یتشاهد شیخا

شیا چه گواهد که انکثر السیوفی نقل عن الفریابی و ابن جریر و ابن مروان عن

ابی هریره و مخفی نماید که فرار من بالرحمة از کجا راست معفونی شود مگر بر صدوران
 که باز بازگردد و شفاعت حضرت رسالت و این هر دو وجه عفو از سفورین و از
 حتم المسلمین ثابت نشده است چنانچه در بخاری در باب رمی المحصنات ماثور است
 اجتبوا سبع الموایقات فعدا حتى قال والتولی يوم الرحمة فتدبر و مضی بالقی الشوا
 پناهی ذکر فرار اعدی سابقا و درین مقام یک امر شگفت باقی میانند خو لعم که بیان چنین از آن
 سیر گذارنده شو و آن اوقات معفو سفورین این غزوه کین است بدلیل آیه ششم قبول
 الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله یعفو و رحیم یعنی پس او لغت قبول توبه
 بعد آن بر هر که خواهد و در تفسیر این عباس است قوله من بعد ذلک ای بعد القتال
 و العزمیه لهذا صحابه بیشتره بالجمعه اگر در هنگامه سفورین تکلید ایشان نمودند و
 برند آرم رسول واپس آمدند مستحق این کرامت آیه تشریح شده اند پس این است
 پراختلال بر آن مستبدین بعد از استمره پیر از خزی و نکال باقیال معفوین نجسته
 مال بصدیل بجوالی بخشش ذوالجلال برگزینی رساند چندانچه طوال اما مختصر آنکه
 اولاً قوله من یشاء بنا بر اصول مفید معنی عموم نیست تا هر کس و تا کس در آن شریک
 باشد ثانیاً مشیت حضرت الهی گاهی کاواک و خلاف محل واقع نمی شود چه وضع فی
 غیر محل جمع عقلی است و بهو خلق و محال مندرند باید که مشرکین و ابلیس بعین
 که محرک فراریات بکرات و مراتب صحابه گردیده در و اسن معفوین داخل شوند
 آنچه منافی حکم قرآن و خلاف ایمان هر مسلمان است ثالثاً توبه و انابت هر
 مقبول است که بار و گری بازگردد و حال آنکه شیخین راشدین کاملین بعد از فرار
 چنین در جنگ وادی الرمل اعاده فرار فرمودند پس حقیقت این تبولیت توبه

ظاہر آنتست کہ معاشرۃ انصار صحابہ پر کیا چون یکبارگی ایسے ہونے سے پہلے میں و
ظہار مطلق العنان دیدندے معاہدہ ایشان شدہ نہ دیرین گریہ کی ہوا بیان
و ایشان مساوی الاقدام در سیدہ قرار ماند با حین رجعت بسوی حضرت رسالت
کہ ہمہ آئندہ تفریق آنها ببارزت گردید کہ معاشرۃ انصار جنگی نہ کسی فی خیر الترتیب
و ہمان بتدریج رسول ظہیر شدہ بودند تا آنکہ فتح ہمام ایشان بیان آمد و کتبت
راویان آثار و علماء اخبار نام شیوخ بزبان قلم نیاوردہ کہ ایشان عرق ریز بہا بعد
قرار و جدت در معرکہ قتال نمودہ تیغ زنی باجا آوردند و این جہت از ان ہمان بودند
کہ وقت تقسیم غنائم گفتند یخترانہ رسول اللہ یعطی قریشا و تبرکنا و سیدونا
تقطر بہن دما کلمہ گما مضی و حافظ سیوطی در تفسیر فرشتہ اور بتدریج حافظ ابن ابی
حاتم آورده عن سعید بن جبیر قال فی یوم حنین امد الله رسولہ صلواتہ
الاف من السماء لکہ مسویین و یومئذ سمی الله تعالی انصار و مؤمنین ثم انزل الله
سکینة علی رسولہ و علی المؤمنین پس ازین روایت ظاہر شدہ کہ در حنین نیز جنگ
انصاریان پس قبیلہ انصار بودند و نزول سکینہ انہی بر آنحضرت و خاصہ بر انصاریان
نبرہ دیرین و از متن قرآن تا یہ بیان عیان است چنانچہ سابقا ملاحظہ فرمائید
کہ وقتیکہ کہ اسلام را بدو فرقہ تعبیر نمودہ است یکے را مدبرین گفتندی قبلیہ تم و ثانیہ
مدبرین و این با معنیش ماوت گرفته قرار بودند و دیگر برامو منین فرمودہ ایشا
انصار سے یا نہ کہما عرفتا القابیس و عود سکینہ بحق ثلاثہ غالی از ہوس منی باشد بلکہ
از باب سیر آورده اند کہ یوم احد ہر گاہ ناموران گریختند رسولی اصلم یعنی بنی الم
طالب فرمود کہ تو چنان رفتی عرض کرد کہ لا کثر بعد الایمان کما فی معارج النبیؐ و غیرہ

پس واضح گشت که فرار عن الزحف کفر است پس سیکه بر چنین مفروضین که هر یار کافر شست
 چگونگی نازل موشد و علی سبیل تنزل فسق مفروضین هر وجه ثابت پس این کسان بچه
 حجت افضل الخلق گفته می شوند فضلا للطلاق الکبری لان منصب النبوة والامامة لا
 یبقی بالقاسقین قال صاحب تفسیر کبیر پس قبولیت توبه از فرار بحق قانیاں و تیغ
 زنان بهما شتر الضار ریبتہ آنا که از فرار واپس آمده السلامتی فی الوقوف یستدیند و
 غایت مافی الباب کارستان از طلاق لسان بکشید و بگریختن اختیار کردند پس ما بین
 فرار و این قرار و تکرارها وقتی نبود تا مستحق کرامت آیه انابت شدند می ورنه ما بین
 این گریه شہ میتوب اللہ من بعد ذلک علی من یشار و آیه شریفه ولقد کانوا
 عاہدوا اللہ من قبل لایولون الا لبار و کان عهد اللہ مستوکا کہ درین قرار
 چنین صادق آمده است معارضت جیم بحال تعمیم واقع میشود و رفع تعارض
 نمی شود مگر همین جهت که قبولیت انابت مخصوص باہل غزایا نفسہم صادر شده
 کہ من قبل فرار کرده بودند فایہ و کان عهد اللہ مستوکا محدود بہمان بزرگواران
 است کہ بعد فرار از انہا کارے نکشود و قاطع و درین سال ششم حضرت پنا
 صلعم در خواب دید کہ بتی امیہ بر منبر اقدس مثل بوزنگان سلطانہ رواند و بزیر
 سے آئند چنانچہ در تفسیر کبیر ذیل آیه والشجرة الملعونة فی القرآن مذکور است عن
 ابن عباس قال الشجرة الملعونة بنو امیة یعنی الحکم بن ابی العاص قال وراى رسول
 الله صلعم فی المنام ان ولد مروان یسجد لولن منبره فقصر رؤیاه علی ابی بکر و عمر و
 قد خلا فی بیتہ ہما فلما تفرقا سمع رسول الله صلعم الحکم بن عمر یروی عن رسول الله صلعم
 فاستد ذلک علیہ و اہتم عمر فی افشاء سترہ ثم ظہر ان الحکم کان یلتصعح الیہم فتاہ رسول الله صلعم

صاحب لشکوة یعنی رسولی از صلعم علی بن ابیطالب را روز طاعت طلبید پس سرگوشی
فرمود در میان گفتند هر آنکه از گوی پیغمبر را پس عمر او طول کشید پس آنحضرت را
فرمود که من یا و سخن در تخلیف گفته ام و لاکن خدا با و سخن را ز فرمود است از حق جو
تردی حسب ابائات نام طاعتی بر زبان نیاورد و بلفظ الناس میهم ساخته اینها
تفسیر ما بکار آمد که ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة گفته قوله: **تَمَّالُ النَّاسِ أَيْ**
الْمُنَافِقُونَ و عوام الصحابه یعنی گویند گمان این کلام نفاق را از همه منافق بودند
یا عراض و عایه مگر این بهم میماند که از منافق بود و چنانچه انشاء بر زبان آورد
فرموده و انعموا من از زهره اندکی با هم عدد آن خارج بود یا به آن و شامل و با جمیع
متواصل با ندمگر آمد گفته شود که این تسمیاءت پاس حیرتلازین استدرک پیشه و
در تمام هر منافق قابل است نمی باشد لهذا توجه خاطر هم بنزد تحقیق رفت پس این است
چندین این را حیه ضبط آید آنچه در علی بن ابی طالب و در غیر العیال و قیام به هم الکبیر الطبری
از روی آورده آن لما کان یوم تنزیة یا جانت تمام این است و **تَمَّالُ النَّاسِ أَيْ**

از روی آورده آن لما کان یوم تنزیة یا جانت تمام این است و **تَمَّالُ النَّاسِ أَيْ**
الْمُنَافِقُونَ و عوام الصحابه یعنی گویند گمان این کلام نفاق را از همه منافق بودند
یا عراض و عایه مگر این بهم میماند که از منافق بود و چنانچه انشاء بر زبان آورد
فرموده و انعموا من از زهره اندکی با هم عدد آن خارج بود یا به آن و شامل و با جمیع
متواصل با ندمگر آمد گفته شود که این تسمیاءت پاس حیرتلازین استدرک پیشه و
در تمام هر منافق قابل است نمی باشد لهذا توجه خاطر هم بنزد تحقیق رفت پس این است
چندین این را حیه ضبط آید آنچه در علی بن ابی طالب و در غیر العیال و قیام به هم الکبیر الطبری
از روی آورده آن لما کان یوم تنزیة یا جانت تمام این است و **تَمَّالُ النَّاسِ أَيْ**

و جمع بین الروایین طبرانی که در کثیر العمال است و این روایت که عمر فاروق طعن کرد
 بهین است که ابو بکر صدیق و هم فاروق هر دو بالاتفاق طعنه زدند و نباید گفت که کلام
 ایشان نه برود به طعن بود بلکه بعنوان استقباحت عرض کردند چه رمز این گفتار غیر طعن
 قلبی سخن پر زانان است که نباشد که در امر خلافت علی مشورت یا همی بود و از فرست
 و فهم علی فارسی که قائلش را متفق محققا گفته این تاویل حلیل پیش رفت نمی باشد
 از علامات متفقین است که بر حرکات و سکنات حضرت رسالت سخن چینی با میگردند
 کما فی کتاب الملل والنحل للشهرستانی فقولہ لقد طالت منا جاتک منذ الیوم
 صریح سخن چینی است اگر این کلام بغرض استفسار بودی آنحضرت صلعم چنین لفظ
 در رد آن فرمودی ما انا نجیته و لا کن الله استجاب بلکه بحال خصوصیت اظهار ستود
 وجه آن یوسه بین داشتی یا بهین صفت میریزد نفاق و عوی و فضیلت بر آن
 ایشان است پس قدر و قاحت دارد و معتبر و یا اولی الالباب و در سال هم
 از ترحمت غزوه تبوک پیش آنجلس حضرات صحابه تا در مشافقت در روانگی کردند
 پس اوتعد سقر باید یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انصرفوا فی سبیل الله
 ان اقلتم الی الارض ارضیت بال حیوة الدنیا من الاخرة فامتع بالحیوة الدنیا فی
 الاخرة الا لعل یعنی ای اهل ایمان شما را چه شده است هر گاه گفته می شود
 بشما که در جها و بروید شما متافل بزین می نماید (گویا اگر انبار شده زمین را اگر
 اید) ای اراضی شده اید بزنگانی اونی ای مقابل آخرت متاع زندگانی اونی در حقیقت نیست
 مگر آنکه کوهی تزیینت با و این آیه ثبت نفرت صحابه از امثال جباران و با نفهم و رغبت آنها
 بیست و نیا است آنچه مکرر مصرعاید که آمد و سقر باید انما یتاذنک الذین لا یؤمنون

یا اللہ والیوہما الآخر واذا ثابت قلوبہم فعم فی دہبہم یترو دون یعنی خیرین
 نیست کہ طلب ذن میناپند آنا کہ ایمان بخدا و یقیامت نیا آورده اند و قلوب ایشان
 در صحت اسلام شک میدارند پس آنرا در شک مترومی مانند و این آیه مفتح صحابہ
 بخند و جہ است اولاً ایشان را لایومنون گفته با آنکہ و عزوہ بتوک ہمراہ رسول بود
 و اگر گفته شود کہ این تذکرہ از حال کفار و مشرکین یا مولفہ القلوب است پس ہمہ یوسو
 سے نمایند در اعتقاد صحابہ محمد ثین و علمای سیر مثل صاحب روضۃ الاحباب و معارج
 النبوة سے ہزار کس و بروایت ہشتاد ہزار کس و بروایت صد ہزار کس حیثیت ہمراہ رکاب
 آنحضرت صلعم در این عزوہ کسرت نقل کرده اند در ایشان حد و کفار و مشرکین تذکر
 نیاورده اند تا نیاستادین رامریب خوانندہ انچہ ذکر شان در آیه مکتیہ ولیقول الذین
 فی قلوبہم مرض و الکافرون ما ذالک الا اللہ یمن امثلا واروشدہ است و
 حال کشف ریب قلبی در قصہ حدیثہ گذشت کہ اعادہ فائدہ ندارد تا بقولہ تع
 فبم فی دہبہم یترو دون دلالت میناید کہ ریب قلبی ایشان الی آلان کما کان
 مانده است حال ایشانو تذکرہ این اصحاب ریب و ارباب استیذان کہ امام اند کہ اولیٰ انہا
 بدین صفات تلاشہ عدم ایمان و تحقق شک قلبی و بکراہت ولی ایشان لاستودہ است
 امامہم الرازی در تفسیر کبیر بر صفحہ ۳۴۶ جلد ۶ بحال پرودہ داری تحت آیه ان
 الذین یستادونک اولئک الذین یؤمنون باللہ ورسولہ الایہ کہ ورسوہ التور است
 آورده بانه قال الضحاک و مقاتل المراد عمر بن الخطاب ذلک لاند استاذت فی
 عزوہ کا بتوک فی الرجوع الی اہلہ فاذن و قال لہ النطق فواللہ ما انت بمنافوت
 انتہی بقدر الحاجہ لہ بوضع پیوستہ کہ حضرت فاروق بنص قہان مصداق الذین

لا یومنون الی قوله فعمدی در بعضی پیروان یون و بعد از آن علی بن محمد اما هم الرازی حقیق
 بر حقیقت برترین و دیانت او بی باقی است که با حق گوشتی از خدا و رسول تا اندیشیده بمصداق
 پیغمبر عرب خوانده و در واقع جنگ تبوک را که ذکرش در سوره التوبه است قبول کرده و
 انوار که در این متن و همین مستوفین با حد و خندق وارد است بجهت سراسر وقت است
 نقل نموده حال آنکه اکابر مفسرین اهل سنت اتفاق دارند که آیات الذین یستازنونکم
 الا یہ از جمله آیات است که ایام خندق تا نقل شده است پتانچه در تفسیر بیابان نقل
 فی سباب النزول ماثور است قوله انما اللومنون که ما قبل این آیه است اصحیح ابن
 اسحاق و البیضاوی فی الدلائل عن عمرو و لا یحتمل بن کعب القرظی و غیرها و الوالما
 اقبلت قریش عام الاشراب الی قوله و جبار رسول الله الخیرة ربی الخندق علی
 المدینة و الباطل و جبال من المناقبین فیستلون الی اعلام بغیر علم من رسول الله
 و که اذن و جعل انزل من المسلمین از آیه التائیه من الی حجة التي ابید هذا
 می گوید که رسول الله قاتل الله فی اولئک المومنین انما الی چون از این آیه است
 و در بقره و اذ انما کانوا مع علی باصری مع الی قوله و الله بکل شی علیه منکم و الله
 در جنگ حباب سلمان بالتواتر حاجت اذن رخصت از حضرت رسالت ص معان نمود
 می رفتند و منافقین بلا اذن و بد علم آن حضرت می می رفتند پس از آیات که در آیه
 ان الذین یستازنونکم ما ین و اورد است در شان استوفی و بنمود خندق را و در
 است و همچنین در تفسیر مشهور از ابن اسحاق و این است در حدیثی که صاحب الدلائل مستقیم
 است و در کشف هم گفته است در این سفر ایضا و کان قوله ینسلون بغیر
 اذن و فوس ثانی در آورده ایشان سرورش مرود شود ما در تفسیر مع ماثور است

در معارج النبوة بعد ذکر این قصه بر عرصه مذکور است که روایت است که هر چند گاه
 امیرالمومنین عمر رضی الله عنهما آمد اور اسوگن رسید او که در آن زمان که آن سرور صلیم ذکر مناققان
 میکرد عمر اوران میان ذکر میکرد و حذیفه میگفت بی بی انہی وجواب انکاری حذیفه
 چونکہ در قسم افشار راز است کہ در بعض مردم لغی لفاق فرمود و حال بعض دیگر گفت
 معین داشتن آن بعض دیگر است لهذا این جواب از انواع کذب علی الصوابی است
 و مؤید این روایت درایت است کہ سے آید پس این قلش تفیش کہ رسول خدا صلیم
 مارا شناخت یا شناخت و نامم بجزیفه بزبان آورد یا تیاورد تمام فضائل خارقہ و
 و محاسن بائقہ و مناقب شارقہ مثل سبقت ایمان و ہاجرت و بدیت و رضوان
 و بشارت جنت و شہادت حسن عاقبت و استحقاق منصب کہ گفته اند کہ رسول خدا
 فرمود نوکان بعدی نبی نکان محمد بن الخطاب یکسر گرد با و در خطابت او کرد
 اندچنانکہ قول وی در باب خلافت عتیقی و کانت بیعة ابی بکر فلتتہ و فی اللہ
 من شئها اصل اصول اجماع سقیفہ را تباہ نمود و قول وی ولولادہ کنی احد
 رحیمین شہ جعلت ہذا الامر الیہ لو لقت ید سالم مولی الی حدیقتہ
 و دیو عبید لابن الجراح کافی الاستیعاب و تاریخ الخلفاء و غیرہ استدلال ہاجرین
 اکہ یوم سقیفہ گفتند الایمۃ من قریش خاک سیاہ کرد چہ سالم مرد عجمی بودند از
 قریش کافی الاستیعاب و مدارج النبوة و غیرہ ہمہ پس تناک و عطیہ خلافت بمرد
 عجمی مظهر است کہ عمر حدیث الایمۃ من قریش را صحیح نمیدانست بلکہ بضرورت
 با پناہ و نجات از انما را احتجاج کرده بودند حال تفیش او بظہر و لفاق در
 تاریخ شریفہ امام محمد الغزالی در جلد چہارم احیاء العلوم آورده کان عمر

یبالغ فی اهتیش قلبه حتی کان یسئل حیل یقتزیه ل یعرف به من کثرت النفا
شیئا فانهم یعنی عمود اهتیش حال قلب خود مبالغه میفرمود حتی که انقدر لایحه می پرسید که
ایا یافته می شود چیزی از آنها اتفاق و در سال تقدیم شیخ احمد فری است که چون عمر
موسی می باید که در اول روز او از هر نصیحتی که از او بگریزد بشنود و شب بدرقانه طریقه
می آید و هل ذکر فی تمام رسول الله صلعم مع المنافقین میگوید فاحفظ لقلبه صاحب
معارج النبوة یعنی روز اول با خدا مصافحه میفرمود و در وقت شب بدرقانه
حدیقه آمده می پرسید که آیا فکر رسول الله با ذکر منافقین فرموده است و در همین
سال نهم عبدالقادر بن ابی بن سلول که بدری و رضوانی بود کما ذکرته فوت شد سوئذ
صلعم نماز جنازه اش قیام فرمود و عمر مانع آمد الخ القصد که القصد فی مطروحات اجتهاد است
و در همین سال نهم ما بین شیخین راشدین کاملین در تفسیر بنو تمیم بعضو حضرت مقدس
نبوی صلعم نزاع افتاد ابو بکر صدیق میخواست که قحطی امیر کرده شود و عمر فاروق
تمسکی بود که اقرع بن حابس بر امارت قوم مقرر باشد فقال ابو بکر بعد ما اردت
الاخلاقی و تار یا فنزلت یا ایها الذین امنوا لا تقلوا ان الله ورسوله
نقله صاحب جامع الاصول عن الترمذی والنسائی و غیره و در صحیح بخاری در
تفسیر سوره الحجرات بدین لفظ است فقال ابو بکر بعد ما اردت الاخلاقی قال ما
بودت خلافک فارتفعت اصواتهم فی ذلک فانزل الله تع یا ایها الذین امنوا لاترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی الایه و تمام آیه چنین است ولا تجهروا بالقول کجهت بعضکم
لبعض ان تجذب اصواتکم وانتم یسئرون پس واضح شد که تمام این آیه در
شیخین تامل گشته و با ایشان خبر داده که شرفی مماند و فضائل و محاسن و آثار غیره

مقابلہ فتح اصوات بحضور سبھیہ جیٹ شدنی ہستند تا این تہیہ نیہ یرسے جیٹ اعمال
 ورتستقبل الزمان در قصد قرطاس نافذ گرد و در عین سال نهم دندان تہیز جیش
 ہلمسہ عبد اللہ ذوالجوادین کہ از اصحاب صفہ بود قرآن بالجہر میخواند ہر مانع آمد اما بحکم
 حضرت رسالت پیش ترفٹ کما مضی فی مطرودات اجترادلتہ پس چگونہ میگوتہ کہ ہر
 صلحہ و عافسورہ بود واللہ اعلم بالصواب ہم بن الخطاب ایماہین احراز اسلام است
 کہ قرآن خوان راہ آمدن الامکان این افتخار خیر و عامتانی آیہ وما کنٹ متحن المضلیہ

عندکے ہاشد قلم کلین رسالت ہم نمندہ بن صلحہ ہسرتی وادی الریل بعد غزوة تبوک
 حکم داد ابو بکر صدیق را اسما کا با مائتہ جیش تقرر فرمود صاحب جیش بملاحظہ مصاب
 افغانی طرف مقابل شہ تکان بیدنیہ جمعیت فرمود پس رسول خدا صلحہ ہر فاروق را
 لو اور عسکر اسلام عطا کروا تم از سیرت صدیق حقیق تجاوز نمود و دستہ نیل مقصود و
 بہر بیت آورد تا آنکہ عمرو بن العاص آنرا فتح فرمود کہ انقلہا اصحاب السیر علی الآثار
 والانیہ مثل محدث المعارج و صاحب الدارج والواقعی والطبری و ظاہر اوجہ ہامور
 شیخین درین سر یہ وادی الریل ہاز حضرت بنوی مستنبط می شود کہ فرار ات سابقہ بحکم
 الماضي لانیہ کہ قابل تاویل عند المستقلین سے شد کہ حضرات منہزمین تان ان حنین
 موذیہ با آداب شریعت نشدہ بود ند پس بعد از ان در سال نهم ہسرتی مذکورہ یکے
 بعد دیگر ایا مور فرمود تا حقیقہ حال قلوب ایشان و عقیدت و صلایت دین آہنایہ
 ہکنان حالی شود کہ این کسان الی آلان کماکان فاسق و منافق و ظالم بودہ اند
 کہ گاہی از قولی یوم زحف اجتناب نہو کرد تا پنچہ در حدیث وارد شدہ کہ فرمود اجتناب
 الیسع المویجات یہاں کہ گفت التولی یوم الزحف کما فی البخاری چونکہ فرار از جہاد

خداوند تم و ہمد کہ جنت بجا بدین مشروط بانفسہم و اموالہم جابجا میفرماید و حجب
 است کہ این و آلان جنت کہ سند و لالی ندارند بکھایت اصحاب خلافت با اختیار خود
 جنت راستے تخاصا بہترین میدہند کہ و رحق آنہا القلبتم علی اعقابکم آمدہ است
 و علی است کتابید از قرآن و سنت نبی رحمت موی باشد چون دیدند کہ آثار افضلیت حضرت
 تلاشہ تابید او کثرت جہل ایشان از احکام دینہ و فقدان آداب عبادت از ایشان ہوا
 است کہ کتب ادعیہ از انہا ہم ندانند کفایت خلقت امین ست لہذا مختلفا کسب خلافت عامی
 و فتوحات ملکی عمدہ عبادت بیندازند چنانچہ ماہم محمد غزالی در اخبار العلوم گفت
 فالامارۃ و الخلاقہ من اعظم العبادات و محدث الہبتی و رصواعق محرقہ و رحق
 امیر معاویہ فرمودہ و لقد استعمل معاویہ عمرو عثمان کفالا ذلک شرفا یعنی شرف
 عامل بودن معاویہ از عمرو عثمان اورا کافی است یعنی بہین عمالی بجت اعلی خواهد
 رسانید و خود خلافت ماب عمر خطاب فتوحات را فتوح دنیا میدید کہ اخرج
 احمد فی مسند لا من الہ ولی اند و دخل علی عمر فاؤسئل عمر الی مسقطاتی بد من
 تعلیقہ من العرائن فکان فیہ خاتمہ فاخذ بعض بنی قاضی فیہ فاشتروہ
 عمر متدشم بکی عمر فقال له من عندہ لم تکی وقد فتح اللہ لک و اظہرک
 علی عدوک و اقرعک فقال عمر انی سمعت رسول اللہ یقول لا فتح الدنیا علی
 احد الا اتی اللہ عزوجل بہم العداۃ و البغضار الیہ یش یعنی عمر بر فتح ملک
 عراق متاثر شدہ بگریست ہم نشینان و جد اش رسیدند کہ چراگریہ میکنی حالانکہ
 او تعبیراتے توقع وادہ و بر دشمن تو ترا ظاہر و غالب ساختہ و چشم ترا خشک کردہ
 است عمر گفت کہ شنیدم رسول خدا صلعم را کہ میفرمود کہ دنیا بر کسے مفتوح نمی باشد

لکن آنکہ اوتھم شانہ در میان ایشان بقصر عبادت العالی فرمایند و عاقبت سیولم در
 تاریخ الخلفاء در جبریزید بن عبد الملک مروانی آورده اما ولی یزید قال سیدوا
 بیسیرة صحرا بن سید العریز قاتی بلا یعیین شیخ افشمن والہ ما علی الخلفاء حساب
 عذاب یعنی شیوخ حدیث شہادت دادند کہ از خلفاء حساب بر آہنا عذاب نخواہد شد
 پس این معتقدان شرفی نہ خلافت و سنتیان از قرآن و سنت پرہیزن ماخذ فضیلت
 و معدن مدائح و فضیلت سریر آرائی خلافت و تسلط و قہر مملکت را اعظم عبادت
 میدانند حالانکہ خلافت یزید مروانی و حکمرانی بر متوال قیصری و کیانی بود و اتباع
 ایشان سنی خیر اند کہ او سجانہ وتم ذکر و رایہ قالوا لانی یكون له الملك علينا قال ابن التی
 اصطفا علیکم و نرادہ بسطتی العلم و الجسد اصحاب مملکت را ناپسندیدہ و برگزیدہ
 من عند اللہ بلسطہ علم و شجاعت لوجہ الملاق موجب استحقاق لایق و انضیلت قالون
 گردانیدہ است و لما هم قہر الرازی در تفسیر کثیر است آیہ وقالوا لولا نزل ہذا القرآن
 علی رجل من القریین عظیم در معنی عظیم گفتہ قالوا استصیب سالہ اللہ منصب شریف
 قلایلیق الابرجل شریف ہی ان الرجل لشرف ہو الذی یکون کثیر المال و الجاہ
 و محمد لیس کذلک تم البطل اللہ تم ہذا الشبہ التی و ظاہر است کہ قہر و تسلط موجب کثرت
 مال و خلافت مرجع خزائن و اموال ہو باشد فاین الشرافۃ لها تلوا الرسالہ و محمد خلی
 خود را حیا را العلوم از ابو ذر عفری آورده کہ گفت سمعت رسول اللہ یقول ان
 الرجل اذا ولی ولایة بتاعدا للہ یعنی آنحضرت فرمود کہ ہر آنکہ کیسکہ والی ولایت
 و ریاست و حکومت شد و تقد از ولعیہ سے شود پس واضح و لایح شد کہ مجہود متا
 ستندہ درین بکار نمی خورد تا ہنگامیکہ حال صالحی بوسے منظم نہ باشد آہ بہ ہر

بجا آورد و هر گاه ابو بکر بخدمت پیغمبر حاضر آمد بگریست و گفت یا رسول الله چیزی
 در حق من حادث شده است فرمود که چیزی در حادث نشده مگر امر خیر و در حق تو و لاکن
 حکم کرده شده ام باینکه آیات بر ابراهیم را کسی تبلیغ نمی سازد مگر من یا مردی که قسوت
 از من بود اتمی و ظاهر اسمی مأخذت فیک الاخیر انت کخیریت هر کس چون
 در صدق و راستی و حق نمائی و باشد و تخلیط حق بیاطل برائے او شر است پس
 خیریت الی بکردر همین بود که ان ابابکر لیس من رسول الله چه لفظ منزل همین قدر
 ثابت شده که لا یبلغ الا انت او رجل من اهل بیت چونکه ابو بکر نفس پیغمبر
 یا از اهلیت پیغمبر نبود و پس آن در دوش برائے او خیریت مانده و اگر منصب تبلیغ رفتی
 البته مردمان مشتبه شدند که ابو بکر از ان پیغمبر است و این امر غیر واقع خلاف حق
 نمائی گردیده بشان و شر و خلط باطل می شد و موکداً یعنی احادیث دیگر اندک
 در صحاح اهل سنت ماثور اند چنانچه در جمع بین الصحاح السنه محمد بن زین العابدی در
 تفسیر سوره البراۃ حدیث سنن ابوداؤد و الترمذی از ابن عباس ماثور است قال
 بعث رسول الله ابابکر و امره ان ینادی فی المواسم ببراۃ الله ما و قد علیاً
 فبنا ابو بکر فی بعض الطریق فقام ابو بکر و سمع رفاً فاقه رسول الله فزاعلین انتم
 حدیث امرؤذقع الی علی کتابین رسول الله صلعم ان علیاً نیادی بصوت
 الکلمات فاندلا یعنی ان یبلغ عنی الارجل من اهل بیتی ملخص ترجمه اینکه لایق نیست
 که برساند از طرف پیغمبر مگر مروی از اهل بیت او و موکداً پس آن در دن ابو بکر از
 اشخاص طریق که در خیر صدر گذشت حدیث دیگر است که امام احمد از انس بن مالک
 نقل فرموده که گفت ان رسول الله صلعم بعث ببراۃ مع ابی بکر الی اهل مکة

فلما بلغ ذی الحلیفة بعث الیہ علی بن ابیطالب قال ردة الی لایذک بک بما لا
 یجیل من اهل بیتی یعنی رسول اللہ صلعم آیات ہر آیتہ را طرف اہل مکہ معہ الی بکر
 فرستاد ہر گاہ مقام ذوالحلیفہ رسید آنحضرت علی را طرف ابو بکر روانہ فرمود و ارشاد نمود
 کہ ابو بکر را واپس کن آیات ہر آیتہ احدی منیر ساند مگر مروی از اہل بیت من
 انتہی و در سند علی بن ابی طالب از حبش عن علی آورده قال لما نزلت عشر آیات
 من یراد علی بنی مسلم دعا النبی ابا بکر فبعثہ بما لیکرہا علی اهل مکہ ثم دعا فی
 النبی صلعم فقال لی ادک ابا بکر فحیف ما لحقت فخذ الکتاب منہ فاذهب بہ
 الی اهل مکہ فاقرأہ علیہم فلحقتمہ بالحق فخذت الکتاب منہ ورجع الی النبی صلعم
 فقال یا رسول اللہ نزل فی شیئی قال لا ولا کن جبرئیل جار فی فقال لا یودی عنک
 الا انت اورجل منک و ہمینین از ابو سعید الخدری در سند وی نقل فرمودہ است
 حتی کہ این حدیث را جماعت مفسرین و موضحین مثل طبری و بلاذری و واقفی و
 شعبی و سدی و ثعلبی و واحدی و قرطبی و قشیری و سمانی و ابن بطہ و محمد بن اسحاق
 و ابو یعلی موصلی و اعمش و سماک بن حرب از عرفہ بن زبیر و ابو ہریرہ و انس و
 ابو رافع و زید لقیم و ابن عمر و بن عباس نقل کرده اند کہ ابو بکر بکے قرأت تسع آیات
 سورہ ہر آیتہ از آنحضرت صلعم بر اہل مکہ مانور شدہ بود و فنزل جبرئیل قال انه
 لا یودیما الا انت اورجل منک فقال رسول اللہ لعلی ادک تاقتی الغضب الحق
 ایا بکر وخذ برانہ من یدہ تا آنکہ حضرت نبوی بموجب شکایت آوردن ابو بکر فرمود
 لایذک بک بما لا یجیل من اهل بیتی عنک الا انت اورجل منک و علی متی
 ولا یودی عنی الا علی انتہی فاحفظ لعلہ صاحب غایۃ الرام اما و فور شیوخ پرستی

اما هم البخاری از معزولی ابو بکر راضی نشده این تصدیق است ابی بکر آیات مبارکه را مستند
 لا ینبغی ان ینبغ عنی الا رجل من اهل بیتی از تفسیر سوره البراۃ از صفوح ظاهر بود و
 تکلم از نوع عقیدت محن و دست چه کنون قلبی بخاری حق پوشی در وقت امر بود که
 تضائل اهل بیت و من معهم را اگر چه کاشش فی رالعیۃ النهار با شد فریاد داشت می کرد
 دیگر و دخل علی الصحابی را اگر چه طشت از بام افتاده بود نمی آوردند که از سیرت او در تفسیر
 بالاخبار متذکر شده ام فمن شار علیہ الرجوع و کنون بخاری را علامه ذوالنبین
 فاند که صاحب شرح جامع الاصول و لیها ما ابا امام نوادی افشار فرمود و هاند بر
 عبارات ایشان اختصار نمایم کلامه ذوالنبین ابن وحید در کتاب خود شرح اسما
 البنی صلعم تحت حدیث یا بیده اقبض علیا فقال نعم قال لا تبغض فان لدنی
 الخمس کثر من ذلک الخ میفرماید آورده بخاری ناقصا متبراکا تری عادت می
 ایراد الاحادیث من هذا القبیل ما ذاک الا لسوادک عن التکب عن هذا السبیل
 و آورده الامام احمد بن حنبل کاملاً محققاً و الی طریق الصحة موقفاً و در تفسیر
 الوصول شرح جامع الاصول در ترجمه بخاری آورده ان رسول الله صلعم
 یقول یخرج عمار یقوله الفقه الباقیة یدعوهم الی الجنة و یدعوهم الی النار و یدعوهم
 البخاری و قال و غم یدکر یقوله الفقه الباقیة و اخرجها ابو بکر البرقانی و الا سماً
 و غیر آورده قال صلعم کن من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا صریم
 ابنة عمران و آسیة امرة فرعون و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد
 و فضل عائشة علی النساء کفضل الثور علی سائر الطعامة و یما زاد لاریین و
 اخرجها البخاری بدون ذکر خدیجة و فاطمة و الله اعلم انتمی و لو اوسی و شرح

